

دکتر محمود روح الامینی

دکتر محمود طالقانی

شماره مقاله: ۳۲۰

جلوه‌هایی از فرهنگ غیرمادی درحوزه فرهنگی غرب دریای خزر

Dr. Mahmood Roohalamini

Dr. Mahmood Taleghani

Some Manifestations of Non - Material Culture in Common Cultural Domain of West Caspian Sea

After disunity of U.S.S.R and reopening of Iran Caucasia (U.S.S.R's Azarbaydjan) border, this opportunity was created that inhabitants of both sides of the border (Aras and Astara rivers) instaled communication together after many years of seperation. This communication has had some tops and downs which important from political, economic and cultural points of view.

This paper tries to show some dimensions of similarities and differences in non-material culture like Language writing, religion and religious customs performance and so on in this region.

مقدمه

این مقاله براساس نتایج طرح پژوهشی «مراودات مرزی و نقش آن در اشاعه فرهنگی (غرب دریای خزر)» تهیه و تنظیم شده است.

طرح مذکور از طرحهای مصوب دانشگاه تهران می‌باشد که در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی این دانشگاه انجام شده است.

در اجرای طرح مذکور نگارندگان مقاله (محققان اصلی)، سفرهای متعددی به منطقه آستارای ایران و یک سفر نیز به آن سوی آبهای دریای خزر داشته‌اند. بنابراین، مسائل مطرح شده در مقاله براساس مشاهدات و مشارکت مستقیم کسب شده است.

اطلاعات مربوط به تعداد و ویژگیهای جمعیتی مراودات مرزی براساس آمارهای موجود در فرمانداری آستارای ایران جمع آوری و ارائه شده‌اند.

نتایج تفصیلی این طرح به صورت گزارش محدودی منتشر شده است. علاقمندان و کارشناسان برای مطالعه آن می‌توانند به کتابخانه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران مراجعه کنند.

موضوع

روز جمعه ۲۹ دی ماه ۱۳۶۸، سد بزرگی شکست و مرز بین ایران و قفقاز (آذربایجان شوروی) که دو رود ارس و آستارا آنها را از یکدیگر جدا می‌کند باز شد، این رویداد که در پی فروپاشی "اتحاد جماهیر شوروی" صورت گرفت، "دیوار برلن" دیگری بود که فرو می‌ریخت، با ابعادی دیگر و پیامدهای متفاوت و سابقه تاریخی متمایز.

سابقه تاریخی این مرزبندی به دو قرن پیش برمی‌گردد. در سال ۱۱۸۱ ه. ش (۱۸۰۳ م)، آغاز سلطنت فتحعلیشاه، دولت امپراتوری روسیه به ایران حمله کرد و جنگی درگرفت که ۲۵ سال طول کشید و سرانجام به عهدنامه‌های گلستان^۱ در ۱۱۹۱ ه. ش و ترکمن چای^۲ در ۱۲۰۶ ه. ش ختم شد. براساس این عهدنامه‌ها، همه ولایات قراباغ، گنجه، شکلی، شیروان، قویا، دربند، باکو، داغستان، گرجستان، بندر لنکران، و قسمتی از طالش و دشت مغان به روسیه واگذار و رود ارس و رودخانه آستارا به عنوان مرز بین دو کشور شناخته شد.

۱- عهدنامه گلستان در نهم شوال ۱۲۲۸ ه. ق (۱۳ اکتبر ۱۸۱۳) در چمن دهکده گلستان (در قراباغ، کنارارس) بین ایران و روسیه بسته شد. بنابراین، عهده نامه براساس Statu - Guo (باقی ماندن در وضع موجود) شهرهای باکو، دربند، شکلی، شیروان، قراباغ، گنجه و تمامی داغستان و گرجستان در قلمرو سیاسی روسیه جای گرفتند و قسمتی از طالش در تصرف ایران و بخشی دیگر در تصرف روسیه قرار گرفت.

۲- عهدنامه ترکمن چای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه. ق (۱۰ فوریه ۱۹۲۸) در ترکمن چای (یکی از بخشهای سه گانه شهرستان میانه) در ۱۶ فصل بین دو کشور ایران و روسیه منعقد گردید. (شرح مفصل این عهدنامه را می‌توانید در کتاب «مرآت البلدان» تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، جلد اول، صفحات ۵۶۹ تا ۶۵۴ مطالعه کنید).

در دوران حکومت تزارها، رفت و آمدهای مرزی بین ساکنان دو سوی رودخانه ارس و آستارا کم و بیش ادامه یافت و روابط خویشاوندی و اقتصادی بین مرزنشینان قطع نشد. پس از انقلاب در روسیه و پیوستن قفقاز به عنوان یکی از جمهوریه‌ها، به «اتحاد جماهیر شوروی» مرز بین دو کشور بسته و مراوده مرزنشینان به علل سیاسی و اجتماعی حاکم بر دو کشور بکلی قطع شد و تنها پس از جنگ جهانی دوم، برای مدت چند سالی مجدداً رفت و آمد ساکنان دو سوی مرز برقرار شد که با شکست فرقه دمکرات آذربایجان، دوباره پرده آهنین از طرف هر دو کشور کشیده شد و حکومت‌های ایران و شوروی هر یک به عللی مراوده‌های مرزی مردم دو کشور را ممنوع کردند.

انقلاب ایران، حوادث روسیه و فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی، فصل جدیدی در روابط ایران و جمهوریه‌های همسایه باز کرد. در مرز آستارا پس از ۱۸۸ سال، نگهبانان و مرزبانان به کنار زده شدند و با حرکتی که گویا خود به خودی سازمان یافته بود ساکنان دو قسمت آستارا به دیدار یکدیگر شتافتند. شکسته شدن پرده آهنین و باز شدن مرز، رویدادی گذرا نبود. این واقعه مهم، در طی پنج سال گذشته تحولی تازه و پهنه‌ای گسترده یافت.

پلی به طول نزدیک به هشتاد متر و عرض کمتر از ده متر آستارای شمالی و جنوبی را که بر کناره‌های رودی به همین نام (رود آستارا) قرار دارند، به یکدیگر پیوند می‌دهد.

در روزها و هفته‌های نخست رفت و آمدها حد و مرزی نداشت. در این دوره اساسی‌ترین انگیزه‌ای که مردمان دو سوی مرز را وادار به رفت و آمد می‌کرد، باز یافتن خویشاوندان و برآوردن حس کنجکاوی بود. اما بتدریج انگیزه‌های دیگری به وجود آمد که بنوبه خود باعث ازدیاد این نوع رفت و آمدها شد. بالاخره با توافق دو دولت مقرر شد که فقط مرزنشینان دو سوی مرز بتوانند تا شعاع چهل و پنج کیلومتری از مرز عبور کنند و در کشور دیگر نیز تا همین حدود حق رفت و آمد داشته باشند. شیوه عمل بدین صورت است که هر هفته دو بیست نفر از ساکنان منطقه آستارای شمالی و لنکران (شعاع ۴۵ کیلومتری) در روزهای دوشنبه و سه شنبه می‌توانند به آستارای ایران بیایند و به همین تعداد نیز از ساکنان مرزی ایران در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه به آستارای شمالی و لنکران بروند. برای این کار «پروانه گذر مرزی» از سوی نیروی انتظامی منطقه صادر می‌شود که دو هفته اعتبار دارد. از آن جا که تعداد متقاضیان نسبتاً زیاد است عملاً سالی یکبار به آنها نوبت می‌رسد.

طبق توافق مسؤولان ذریبط دو کشور ایران و آذربایجان شوروی سابق، در اواخر سال ۱۳۷۰ ساکنان دو سوی مرز اجازه یافتند بدون داشتن گذرنامه بین‌المللی و با استفاده از پروانه گذر مرزی تا

عمق ۴۵ کیلومتری خاک کشور همسایه تردد کنند.^۳

براساس اطلاعات ثبت شده از فروردین ماه سال ۱۳۷۱ تا اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۲ جمعاً ۸۵۹۰ پروانه گذر مرزی برای کسانی که در عمق ۴۵ کیلومتری از مرز آستارا ساکن بوده‌اند صادر شده است. با این تعداد پروانه گذر مرزی در ۱۴ ماه مذکور حدود ۲۰ هزار نفر از ساکنان شهرستان آستارا و دیگر شهرستانهایی که در عمق ۴۵ کیلومتری از مرز آستارا مقیم بودند توانستند حداقل یک بار به آن سوی مرز مسافرت کنند. بعلاوه از سال ۱۳۷۰ که مرز آستارا به عنوان یک مرز بین‌المللی شناخته شد، تابعان دو کشور که دارای گذرنامه و ویزای معتبر هستند بدون هیچ‌گونه محدودیت زمانی و مکانی می‌توانند از مرز وارد یا خارج شوند.

اگر چه رفت و آمد بازرگانان و خارجیان و مسافرت تجار و مردم عادی ساکن در منطقه آستارا به نقاط مختلف کشور روسیه و دیگر ممالک اروپایی از دیر باز سبب شده تا «تمدن جدید» و فرهنگ اروپایی زودتر به این منطقه رسوخ کند؛ اما قطع رابطه مردمان دو سوی مرز به مدت بیش از ۷۰ سال باعث بروز نوعی تفاوت و تضاد در فرهنگ غیر مادی ساکنان این حوزه فرهنگی مشترک شده است که در این جا به صورتی کلی به معرفی و بررسی عمده‌ترین آنها می‌پردازیم. در دوره ۱۴ ماهه مورد مطالعه، تعداد مسافران در هر ماه، روند معنی داری را نشان نمی‌دهد.

با توجه به این واقعیت که اکثر مرادوات مرزی به قصد تجارت و داد و ستدهای محدود و غیر حرفه‌ای انجام شده است، به نظر می‌رسد که نوسانات شدید در تعداد مسافران ماههای مختلف متأثر از وضعیت اقتصادی (عرضه و تقاضا) و نوسانات تبدیل نرخ دلار در دو کشور باشد. بعلاوه وضعیت سیاسی و امنیتی کشور همسایه نیز در نوسانات تعداد مسافران ایرانی نقش مؤثری داشته است.

اگر چه در ماههای نخست پس از بازگشایی مرز، تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسافران به قصد دید و بازدید فامیل و آشنایان و گمشدگان به آن سوی آبهای دریای خزر می‌رفتند، اما بتدریج این رفت و آمدها جنبه تجارتي پیدا کرد و به همین لحاظ اکثریت قابل توجه‌ای از مسافران ایرانی در دوره مورد بررسی، مردان هستند و سهم زنان در مجموع دارندگان پروانه گذر مرزی فقط ۱۰٪ است.

۳- از دی ماه سال ۱۳۶۸ تا اواخر فروردین ماه سال ۱۳۷۰، رفت و آمدهای مرزی بین دو آستارای شمالی و جنوبی نظم و ترتیبی نداشته است و هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره تعداد و ویژگیهای مرادوین دو سوی مرز در این دوره وجود ندارد.

از مجموع ۸۵۹۰ دارنده پروانه گذر مرزی طی ۱۴ ماه مورد بررسی، نزدیک به ۵۰٪ کمتر از ۳۶ سال سن داشته‌اند. حدود ۴۰٪ از گروه سنی میان سال (۳۶ الی ۵۵ سال) و تنها ۱۳٪ از گروه سنی سالخورده (۵۶ سال و بیشتر) بوده‌اند.

اکثریت قابل توجهی از مسافران (۸۵٪) با سواد بوده و تیمی از آنان دارای تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و $\frac{1}{4}$ دارای دیپلم متوسطه و بالاخره ۱۰٪ دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند. مقایسه این ارقام با ساختار سواد جمعیت ۱۸ سال به بالای شهرستانهایی که در عمق ۴۵ کیلومتری از مرز قرار دارند بیانگر این واقعیت است که سهم مسافران دارای تحصیلات دانشگاهی در مقایسه با سهم دیگر گروههای تحصیلی بیشتر است. عکس این پدیده را می‌توان در خصوص مسافران بی‌سواد مشاهده کرد. به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت، افراد با تحصیلات بالاتر در مقایسه با بی‌سوادان و کم‌سوادان بیشتر مسافرت کرده‌اند. آنچه در خصوص وضع تحصیلی مسافران باید مورد توجه قرار گیرد، افزایش قابل ملاحظه سهم بی‌سوادان در طی ۱۴ ماه مورد مطالعه است. زیرا در ماههای اول سهم بی‌سوادان تنها ۱۰٪ بوده که این رقم در ماههای آخر دوره مورد بررسی به ۱۸٪ افزایش یافته‌است.

غالب مراودین ایرانی متأهل بوده‌اند (بیش از $\frac{4}{5}$). با این حال بیش از ۴۰٪ از مراودین جوان در ۱۴ ماه مورد بررسی مجرد می‌باشند. به نظر می‌رسد که برآوردن حس کنجکاو و اقدام به مسافرت‌های تفریحی و توریستی در نزد مجردان بیشتر از متأهلان است. با این حال وجود برخی از «آزادی‌ها» در آن سوی مرز باعث شده است تا مجردان انگیزه بیشتری برای مسافرت به آن سوی مرز داشته باشند. بعلاوه پایین بودن هزینه این مسافرت در مقایسه با مسافرت‌های برون مرزی، هم زبان بودن و بالاخره امکان مسافرت با پروانه گذر مرزی (به صورت قاچاق) به سایر کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق بویژه قسمت اروپایی آن مانند روسیه و اوکراین موجب تشویق جوانان مجرد منطقه به این مسافرت می‌شود.

طبق اطلاعات فرمانداری آستارا نزدیک به $\frac{2}{3}$ از دارندگان پروانه گذر مرزی توانسته‌اند تا پایان اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۲ برای بار دوم به آن سوی مرز مسافرت کنند. $\frac{1}{3}$ از آنان یک بار و تنها حدود ۳٪ آنان موفق شده‌اند سه بار و بیشتر به کشور همسایه مسافرت کنند.

بیشتر مراودین مرزی دارنده پروانه گذر مرزی بدون همراه به آن سوی مرز مسافرت کرده‌اند. اکثریت قابل توجهی از مسافران طی دوره مورد بررسی، شاغل بوده‌اند (بیش از ۹۰٪). در بین مسافران شاغل، مزد و حقوق‌بگیران بخش دولتی با ۳۰٪ بالاترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند،

که در بین آنان ۲ کارمند و ۱ آموزگار و یا دبیر هستند.

دیدهی است برای هر یک از صاحبان مشاغل شناخته شده در بین مراودین مرزی، انگیزه‌های خاصی برای رفتن به آن سوی مرز وجود دارد که براساس مصاحبه‌ها و مشاهدات به عمل آمده می‌توان آنها را بطور کلی به طبقات زیر تقسیم کرد:

– بیشترین درصد رانندگان، کارگران، کارمندان، آموزگاران و دبیران، کاسبان و بیکاران به منظور انگیزه‌های اقتصادی.

– بیشترین درصد کشاورزان و خانه‌داران به منظور انگیزه‌های خویشاوندی.

– بیشترین درصد دانشجویان، محصلان، صیادان و صاحبان مشاغل فنی و حرفه‌ای به منظور سیاحت و برآوردن حس کنجکاوی.

پیامد

در گفتگو با مردم بندر انزلی و آستارای ایران به اظهار نظرهای متفاوتی درباره مردمان آن سوی مرز برمی‌خوریم. کسانی که به انگیزه سوداگری سفر می‌کردند، ساکنان آن سوی آبهای دریای خزر را (بر خلاف روزها و ماههای نخست باز شدن مرز) دزد، بی‌رحم، دروغگو، کثیف و بی‌فرهنگ می‌دانستند. این دشمنی و نفرت و به اصطلاح بدگوییها، سخنی بود که کاسبان خصوصاً کاسبان جوان (که هر کدام چند بار به آن سوی مرز رفته بودند) بر زبان داشتند. گروهی دیگر که بر اثر کششهای خویشاوندی و کنجکاوئیهای احساسی به کشور آذربایجان رفته‌اند، از محبتها، خونگرمیها و شباهتهای فرهنگی و قومی صحبت می‌کردند. البته در نزد این گروه نیز علاقه مندی و اشتیاق روزهای اول بازگشایی مرز جای خود را به سردی و امتناع داده بود.

در فرصتی محدود که توانستیم با مسافران آستارای شمالی، لنکرانی، گنجه‌ای و باکوبی گفتگو کنیم، به این نتیجه رسیدیم که آنان نیز با بدبینی و ناراحتی از برخورد و معامله خود با ایرانیان بویژه مردم آستارای جنوبی سخن می‌گفتند.

قابل درک است که؛ دشواریهای زندگی اقتصادی، تورّم، نابسامانیهای مادی، مرزنشینان را واداشته که با دیدی کاسبکارانه - آگاهانه یا ناخودآگاهانه - آن سوی مرز را محلی ثروتمند بدانند، که به آسانی می‌توان کالای ارزان قیمت به دست آورد. خوان یغمایی بدانند که بایستی به هر قیمت شده از آن سهمی بگیرند. بدون شک زرنگیهای کاسبکارانه هر دو طرف یکی از عوامل این دشمنی و نفرت است.

این اختلافها، نقارها و نفرتها که به نوبه خود سدی بزرگ و خطری پنهانی در راه مراودات

مسالمت آمیز فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستند و جا دارد که با واقع بینی و جدیت به مطالعه آنها پرداخت را نمی توان تنها در اثر زرنگیهای کاسبکارانه دانست. جنبه های روانی، عاطفی و تربیتی سده اخیر در دو سوی مرز نباید فراموش شود.

درست است که ساکنان دو آستارا و دقیقتر بگوییم ساکنان تمامی این منطقه در شمار حوزه فرهنگی واحدی هستند و زمینه های مشترک تاریخی، دینی، زبانی، قومی و اقلیمی دارند و تعریفها، محبتها و پیوندهای گذشته را از پدران خود شنیده اند و پس از باز شدن مرز اکثر آنان با این تصور «رویایی» مرز را پشت سر گذاشته و به دیدار خویشاوندان، همزبانان، همکیشان خود شتافتند؛ ولی واقعیت این است که نسل حاضر در هر دو سوی مرز وارث و تربیت شده قانون، نظام، سیاست و اقتصاد کاملاً متفاوتی بوده و خواه نا خواه در مدتی بیش از دو نسل به آن عادت کرده است. تغییر ناگهانی سیاسی (شوروی سابق) و در پی آن شکستن مرزها و رفت و آمد بی حساب و کتاب و غیرمنتظره، تصورها و رویاهای احساسی را برآورده نمی کند. تفاهم و پیوند مجدد، زمان لازم دارد. شاید از جهاتی بتوان باز شدن مرز بین دو آستارا را با شکستن دیوار برلن که تقریباً همزمان بود، مقایسه کرد. می دانیم که شادمانی، سازگاری و تفاهم مردم آلمان مخصوصاً دو قسمت برلن بتدریج جای خود را به ناسازگاری، اختلاف و در مواردی دشمنی و ستیز داد. مردمی که دارای زبان، فرهنگ، تاریخ و جغرافیای مشترک بودند و با شور و شوق «دیوار برلن» را شکسته بودند، آن گونه که انتظار می رفت به یکدیگر پیوند نخوردند. به عقیده بسیاری از صاحب نظران سالها طول خواهد کشید تا این «وحدت» رسمی به وحدت ملی جامعه آلمان تبدیل شود.^۴

به آستارا برگردیم، می شنویم روزها و حتی هفته های اول، کسانی که وارد خاک ایران می شوند، به خاک می افتادند، زمین را می بوسیدند، هر کس را می دیدند مانند آشنا، خویشاوند و دوست چندین ساله در آغوش می گرفتند. کسی به چشم غریبه، مهاجر یا مهاجم به آنان نگاه

۴- گونترگراس Gunter - Grass؛ نویسنده و صاحب نظر معروف آلمانی که با این وحدت سریع مخالف بود بعدها در مصاحبه ای می گوید «... من معتقد بودم که روند وحدت بیش از حد سریع پیش می رود. نمی توان مردمی را که چهل سال از یکدیگر جدا بودند، به آسانی با هم آمیخت. سیستم سیاسی و تجربیات آنها کاملاً متفاوت است. من فکر می کردم تشکیل یک کنفدراسیون از دو دولت مستقل، به وحدت تدریجی کشور کمک می کند، (...) اگر فدرالیسم در آلمان تقویت می شد، آنگاه وحدت آن نیز می توانست آسانتر تحقق یابد...»: (نقل از ترجمه مصاحبه نیوزویک با گونترگراس، مجله چیستا، شماره ۹۹، خرداد ۱۳۷۲، صفحه ۹۷۲ و ۹۷۳).

نمی‌کرد. در همه خانه‌ها به روی آنان باز بود. مردم بدون هیچ چشمداشتی میزبان بودند. رفت و آمدها، دید و بازدیدهای صمیمانه روزهای اول، به گفته اهالی دو سوی رود، باور نکردنی و به رؤیا بیشتر شبیه بود. این اظهار احساسات و مهربانیها را که بی‌گمان از سر صفا و صمیمیت بود، بایستی باور کرد. هر چند واقعه‌ای بود، سریع و زودگذر و خوابگونه که آن را با «واقعتهای اجتماعی» که معمولاً دارای قاعده و نظم علمی و تجربی است، نباید اشتباه بگیریم.

این بریدگی در حوزه فرهنگی مشترک، با آنچه در مرزهای افغانستان و ترکیه و عراق می‌بینیم، متفاوت است. یکی از تفاوت‌های آشکار که معمولاً در اولین برخورد و تعمق به آن اشاره می‌شود این است که «در آن سوی مرز رژیم کمونیستی از هم پاشید و در این سوی مرز نیز نظام شاهنشاهی از بین رفت، امروز دو ملت مسلمان در واقع یکی هستند» این مطلب را هم در ایران و هم در آنسوی مرز و حتی از زبان مسؤولان دو کشور فراوان می‌شنویم. بدیهی است مسأله به این سادگی نیست. دگرگونیهای سیاسی در یک مملکت می‌تواند سریع انجام گیرد، اما دگرگونی اقتصادی چندین سال و دگرگونی و تحول فرهنگی چندین ده سال (اگر نگوئیم چند صد سال) زمان لازم دارد.

به جنبه‌های سیاسی و اقتصادی این «مراوده‌های مرزی» نمی‌پردازیم؛ زیرا از حوصله و موضوع این مقاله خارج است. تنها به گوشه‌هایی از تفاوت و تضاد فرهنگ غیر مادی، که شاید در برخوردهای اول به نظر نرسد و یا مهم جلوه نکنند، اشاره می‌کنیم.

الف) زبان فارسی:

در این بحث نمی‌خواهیم به بررسی سیر رواج و اشاعه زبان ترکی در منطقه آذربایجان و ماورای قفقاز که از قرنهای ششم و هفتم رونق گرفته است، پردازیم (خصوصاً با حساسیتها و دامن‌زدنهایی که خدا عاقبت آنها را به خیر بگرداند). در دوره صفویه و قاجاریه، زبان فارسی در شهرهای قفقاز، زبان رسمی، ادبی و علمی بود. نود سال پیش روزنامه‌هایی چون «مظفری» و «چهره‌نما» به باکو فرستاده می‌شد.^۵

بسیاری از بناهای تاریخی، کتیبه‌ها و نوشته‌های فارسی را هنوز می‌توان مشاهده کرد. بتدریج و خصوصاً بعد از وارد شدن زبان روسی به عنوان زبان رسمی و اداری، زبان فارسی نه تنها جای خود را به زبان روسی داد، بلکه آگاهانه یا ناخودآگاهانه «نوعی قهر» و «انزجار» را نیز در این مدت

۵- نامه‌های روزنامه‌نگاران (حبل‌المتین، چهره‌نما و مظفری) به معاضدالسلطنه در بادکوبه، سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ قمری، مجله آینده، سال نوزدهم، شماره ۷ تا ۹، مهر و آذر ۷۲، ص ۷۵۱ تا ۷۵۵.

متحمل شد.

تعبیر و تحلیل‌های نادرست درس تاریخ مدرسه و تغییر خط در آن سوی مرز یکی دیگر از عوامل دوری از زبان فارسی بود. یکی از لنکرانیها، ضمن بر شمردن عیوب آشنایان ایرانی (آستارانیها) فارسی حرف زدن و فارسی نوشتن آنان را ایراد و عیب می‌دانست. در حال حاضر ساعتهای درس زبان فارسی و روسی به عنوان زبان خارجی در مدارس کشور آذربایجان به یک اندازه است (۲ ساعت در هفته). ولی زبان روسی را اغلب بخوبی یاد می‌گیرند ولی فارسی را بسیار کم. در شهر آستارای شمالی و لنکران در مدت اقامت خود ما فقط چند نفر را دیدیم که فارسی می‌دانستند آن چند نفر هم فقط می‌توانستند شعر حافظ و داستان گلستان را بخوانند. در قبرستان لنکران، نوشته‌های فارسی متعلق به ۵۰ سال پیش هنوز دیده می‌شد. مأموران دولتی در مرزها و همچنین در شهرها، فارسی زبانان را به چشم «خارجی» نگاه می‌کردند. اگر چه زبان ترکی مردم آستارای شمالی و جنوبی تا حدی با یکدیگر فرق دارد، ولی مشکل آفرین نیست.

ب) خط:

در حکومت شوروی، دوبار خط مردم منطقه قفقاز و نیز جمهوریهای دیگر چون تاجیکستان تغییر کرد. نخست الفبای فارسی (نستعلیق) به الفبای لاتین و سپس به الفبای روسی تبدیل شد. امروزه تمامی کتابها و نوشته‌ها و مکاتبات رسمی و اداری به خط روسی نوشته می‌شود. در چند سال اخیر دوباره زمزمه‌هایی برای تغییر خط از الفبای روسی به الفبای لاتین به گوش می‌رسد. این دوگانگی خط برای ایرانیانی که به آن سوی مرز می‌روند و نیز برای آنان وقتی که به ایران می‌آیند، نه تنها «مسأله» و «مشکل» است بلکه یادآور «افتراق» تاریخی و فرهنگی است. با این حال چند مورد علاقه و انگیزه به یادگیری خط فارسی را در شهر لنکران ملاحظه کردیم.

در کتاب فروشی بزرگ شهر لنکران، یک کتاب به خط عربی دیدیم که سال گذشته (۱۳۷۲) چاپ شده بود. نام کتاب الصحاح العجمیه (فرهنگ فارسی - ترکی) از هند و شاه نخبوانی بود که از سوی انستیتوی خاورشناسان منتشر شده بود. اما خریداری در محل نداشت. در یک کلام تغییر خط عملاً رابطه مردم این منطقه را با کتابها و ادبیات فارسی قطع کرده است.

پ) دین و اجرای آیینهای دینی:

جمله‌ای که فراوان در گفتگوها و بحثها می‌شنویم این است «ما هم مثل شما مسلمان و شیعه هستیم». اکثریت مردم آذربایجان مسلمان و شیعه هستند، اقلیت حنفی مذهب نیز وجود دارد (زیارتگاه ابوحنیفه محلی است بین آستارای شمالی و لنکران). اعتقادات دینی مردم منطقه در

نموده‌هایی چون «نام»ها، مراسم کفن و دفن، وجود قرآن، اشیاء و کتب مذهبی در بیشتر خانه‌ها (فروشگاههای مخصوص عرضه مهر، تسبیح، جانماز و...)، مسجد و زیارتگاه در شهرها و روستاها، برگزاری «عید»ها^۶ و دیده می‌شود.

ت) خوراک و پوشاک:^۷

بدون شک شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه و ارزشها و ضد ارزشهای ناشی از آن نقش تعیین کننده‌ای در کیفیت خوراک و نحوه پوشاک مردم دارد. حاکمیت بیش از ۷۰ سال نظام اقتصاد سوسیالیستی در آن سوی آبهای دریای خزر نیز تأثیر چشمگیری در تغییر آداب و رسوم و ارزشهای مربوط به خوراک و پوشاک مردم منطقه داشته است. «بی حجاب بودن» و نوشیدن مشروبهای الکلی بویژه در مناطق شهری یکی از نمادهای این تغییر است. رواج مشروبات الکلی و مصرف آن به «شیوه روسی» (زیاد نوشیدن باعث شده که در همه فروشگاهها و حتی در بساط دستفروشان کنار خیابان و دورافتاده‌ترین جاده‌های بین شهر بتوان آن را مشاهده کرد).

مردمی که آرزوی بسیارشان زیارت امام رضا (ع) است و حاضرند برای نیل به آن از خیلی چیزها صرف نظر کنند، مردمی که هنوز عید قربان را محترم می‌شمارند و به دستورات و مراسم آن عمل می‌کنند، مردمی که تقدیم یک جلد کلام‌الله برایشان بزرگترین هدیه است و بی‌نهایت آنان را خوشنود می‌کند، نه تنها به مشروب خوری روزانه عادت کرده‌اند بلکه برای بسیاری بویژه مردان نوشیدن مشروب آن هم به مقدار زیاد نوعی ارزش است، چنانچه نخوردن و یا کم خوردن آن نیز ضد ارزش محسوب می‌شود. این پدیده سوغات کشورهای اروپای شرقی است که سرعت در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز همه گیر شده است.^۸

۶- عید قربان سال ۱۳۷۳ در لنکران بودیم و در دو مراسم قربانی شرکت کردیم. بطور سنتی چند نفر مشترکاً گاوی را خریده و قربانی می‌کنند. گوشت قربانی را بطور مساوی به تعداد شرکا تقسیم و سپس با شماره گذاری و قرعه کشی سهم هر یک مشخص می‌شود.

۷- درست است که «تهیه مواد اولیه» خوراک و پوشاک در شمار فرهنگ مادی است، ولی شیوه‌های مختلف در هر منطقه و اثرهای اعتقادی، سنتی و ملی هرقوم، مردم شناسان را بر آن می‌دارد که جنبه‌های فرهنگ غیر مادی خوراک و پوشاک مورد توجه و مطالعه قرار گیرد.

۸- این پدیده در تمامی کشورهای اروپای شرقی و روسیه باعث بروز معضلات اجتماعی فراوانی شده است. میزان سرانه مصرفی الکل در این کشورها حتی با کشور فرانسه که در بین کشورهای اروپای غربی بالاترین مصرف سرانه را دارد قابل مقایسه نیست، البته برای مبارزه با آن فعالیتهایی صورت می‌گیرد.

از نظر پوشاک، باید گفت، زنان مناطق روستایی هنوز لباسهای محلی و قومی خود را تا حد زیادی حفظ کرده‌اند. استفاده از لباسهای محلی و قومی بویژه در ایام تعطیلات و یا عیدها و جشنها بسیار متداول است. این لباسها فرق چندانی با لباسهای محلی این سوی مرز ندارد و حتی نوع و طرح پارچه‌ها و نیز نحوه دوخت آن یکی است. این شباهتها و تفاوتها چه در خوراک و چه در لباس برای مردمان هر دو سوی مرز، می‌تواند به اقتضای سن و جنس و پایگاه اقتصادی و اجتماعی آنان اثرات «جاذبه» یا «دافعه» داشته باشد. این امر به نوبه خود باید مورد توجه و مطالعه قرار گیرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی